

مقالات و بررسیها، دفتر ۷۰، زمستان ۸۰، ص ۱۰۹-۱۴۱

درآمدی بر چگونگی تکوین مکاتب فقهی در شیعه

محمدعلی برزنونی
دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده:

اجتهاد در اسلام مایه تحرک است و از آنجا که باب آن همواره به روی همگان باز است، کسی که استعداد استنباط دارد می‌تواند، با فراهم شدن مقدمات لازم و شرایط ضروری، اجتهاد نماید. از طرف دیگر، قواعد عام و کلیدی دین که فراگیرنده‌اند، روح دین را تشکیل می‌دهند و با مذاق شرع همسازی دارند. شناخت آنها در فهم اجزای شریعت نبوی و درک احکام مترتب بر بندگان ضروری است. مجموعه ویژگیهای موجود در شیوه استخراج احکام از منابع اصلی، نوع سیاست فقهی خاصی که دنبال می‌شود، تحولی که در مباحث اصولی ایجاد می‌گردد، نگرش خاصی که به منابع اجتهاد و بهره‌برداری از آنها صورت می‌گیرد، همگی موجب می‌شود که فقها صاحب مکتب شوند.

در این نوشتار، نخست به چگونگی تکوین یک مکتب فقهی پرداخته‌ایم. در وهله بعد، در مقام تبیین چرایی ایجاد مکتب، علل و عواملی را که دست به دست هم داده تا یک مکتب فقهی جدید تأسیس شود، مورد بحث قرار داده‌ایم. این عوامل عبارتند از: داشتن سبک و روش فقهی خاص، ایجاد تحول در مباحث اصولی و تأسیس یا بسط قواعد اصولی و فقهی، تحولات تاریخی، تکامل تدریجی اجتهاد، تأثیر علوم جدید، تغییر وضعیت زندگی اجتماعی و ظهور نیازهای جدید، گوناگونی محیطهای بحث، نبوغ و استعداد فردی مجتهدان و ویژگیهای آنها. سرانجام اجمالاً به نتایج و پیامدهای حاصل از ایجاد یک مکتب فقهی پرداخته‌ایم. این پیامدها عبارتند از: استقلال رأی و پرهیز از تقلید،

تأثیرگذاری بر سایر فقها، تحول و تکامل اجتهاد، اختلاف فتوا، تحول در علم اصول و قواعد فقهی و اصولی.

کلید واژه‌ها: فقه، اصول، اجتهاد، مکتب فقهی، روش فقهی، تاریخ فقه، تاریخ فقها.

فقه

واژه فقه از لحاظ لغوی به معنای فهم عمیق همراه با پی بردن به کنه و غایت سخنهاست و در اصطلاح، علم به احکام شرعی فرعی از طریق دلیلهای تفصیلی یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل است (سجادی، ص ۱۴۳۳). فقه به وسیله ملکه «اجتهاد» و نیز «اصول» به عنوان منطق فقه با بهره‌گیری از منابع و پایه‌های شناخت احکام، پاسخگوی نیازهای فردی و اجتماعی است.

در تاریخ پرگستره فقه، دانشمندان بسیاری گردونه فقاہت را چرخانیده و با تکامل تدریجی و مرحله‌ای، در کار اجتهاد و گذر از ادوار مختلف آن، به ژرفای فقه رسوخ کرده‌اند. در میان آنان به عده‌ای بر می‌خوریم که از نوعی برجستگی خاص برخوردارند و دارای روش فقهی بوده‌اند که نوعی امتیاز ویژه برای آنان محسوب می‌شود، به گونه‌ای که فقها و اندیشمندان دوره‌های بعد را تحت تأثیر قرار داده‌اند. ما اینان را صاحب مکتب می‌نامیم. چرایی و چگونگی ایجاد مکاتب فقهی شیعه، بخشی است که این نوشتار به دنبال آنست. بحث از سایر مکاتب گسترده فقهی در اسلام مجال مفصل دیگری را می‌طلبد. البته ضوابط و ارکان ارائه شده در این نوشتار عام است و مکاتب فقهی سایر مذاهب اسلامی را هم علی‌العموم شامل می‌شود.

از آنجا که این بحث نوپاست، طبعاً دارای کم و کاستی نیز خواهد بود. ادعا نمی‌کنیم علمی را که برای ایجاد مکاتب فقهی بر شمرده‌ایم، تمام و کامل است اما سعی ما بر شمردن دلایلی بوده است که به پندار ما در ایجاد مکتب فقهی جدید سهم است و در این میدان به مقدار توان خود کوشیده‌ایم.

اجتهاد در اسلام

اجتهاد به عنوان قوه محرکه و «اصل حرکت در ساختمان اسلام» (اقبال، ص ۱۶۷) و نوعی فعالیت فکری انسان بر پایه آگاهی به عناصر خاصه فقهی و شناخت پایه‌های

اصولی جهت دریافت احکام الهی است. این واژه از «جهد» گرفته شده و به معنی «تحمل مشقت و صرف کردن تمام توان و کوشش است تا از ادله فقه، ظن به حکم شرعی پیدا شود» (فیض، ص ۱۵۰) یا «تحصیل حجت و دلیل است بر احکام شرعی فرعی به واسطه ملکه و استعداد» (مشکینی، ص ۱۸).

فلسفه اجتهاد و رمز آن، تطبیق دستورات کلی اسلام بر فروع و مسائل جدید زندگی است. «ملکه اجتهاد» نقشی شگرف در پویایی فقه دارد و همین عنصر، قدرت بالندگی به فقه می‌بخشد. توانایی فقه برای سیر و حرکت با جریان و تحوّل زمان و پاسخگویی به رویدادهای تازه با نیروی همین عنصر تأمین می‌شود.

تعریف ساده اجتهاد عبارتست از علم استنباط احکام شرعی از منابع معتبر در شرع با استفاده از اصول و قواعد عام و کلیدی.

نکات مهم در این تعریف ساده به شرح زیر است:

۱- استنباط: استنباط مأخوذ از ماده «نبط» و در لغت به معنی بیرون کشیدن آب از اعماق زمین و آشکار ساختن چیز پنهان است (نک: لسان‌العرب، ذیل واژه). در اجتهاد، حکم فقهی مسأله که در ظاهر پنهان می‌نماید، با نیروی فهم و کوشش از ادله معتبر آن بیرون کشیده می‌شود. استنباط و استخراج احکام فقهی از ادله آن، مستلزم شرایط و ویژگیهایی از جمله فراگیری و احاطه بر برخی علوم مثل منطق، کلام، صرف و نحو عربی، تفسیر، رجال، درایه، اصول و مانند آن است که در جای خود به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

برخی از قواعد مهم و مورد توجه در استنباط احکام الهی به شرح زیر است:

الف) عقل‌گرایی: مکتب اسلام از جانب واهب العقول نازل شده و دین عقل است. موازین و دستورات آن با عقل هماهنگی دارد. یکی از دلایل‌های چهارگانه و به بیان دیگر، منابع استنباط، عقل است که به عنوان ابزار استنباط از دیگر منابع، نقش اصلی را دارد. رهرو وادی اجتهاد باید با تعقل در مسائل و قضایا مرز دقیق اصول و فروع قابل تطبیق بر آنها را به درستی درک نماید و صحت و سقم اجزای گزاره‌هایی که در طریق استدلال قرار می‌گیرد و نیز مقدار درستی و نادرستی اجزای صغرا، کبرا و نتیجه به دست آمده را به خوبی بفهمد تا در استنباط‌های نهایی به خطا نیفتد. در اسلام، هم به علم دعوت شده

هم به عقل. رشد قوه تفکر و عقلانیت و تأکید بر آن از ممیزات اساسی این دین مبین است. قاعده ملازمه بیانگر آنست که: «كُلُّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كُلُّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ».

ب) جامعه‌گرایی: نحوه نگرش مجتهد به فرد و جامعه یکی از عوامل تعیین کننده در کیفیت استنباط است. جامعه‌گرایی یا فردگرایی نقش اساسی در فتاوی مجتهدان دارد. اسلام هم به فرد اصالت می دهد هم به جامعه، اما در تراحم، حق و مصلحت جامعه بر حق و مصلحت فرد مقدم است. بر این اساس مجتهد باید «جامعه‌گرا» باشد. از سوی دیگر «قاعده لاضرر و لاضرار فی الاسلام» را به عنوان قاعده‌ای مهم در استنباط احکام دخالت دهد. با نگاهی دقیقتر، اصل حکومت و نیاز به رهبری نیز از همین اصل سر چشمه گرفته است.

ج) واقع‌نگری و زمان آگاهی: دنیای پیرامونی ما آکنده از واقعیات، و وضع قوانین زندگی نیز بر اساس همین واقعیات است. رهرو وادی اجتهاد باید با شناخت واقعیتهای سیاسی و اجتماعی، احکام را استنباط نماید. واقعیات خارجی همان حوادث واقعه‌اند. در استنباط احکام حوادث واقعه، شناخت موضوع مهم است تا در پیاده کردن احکام الهی دشواری پیش نیاید. اگر فقیه با واقعیات روزمره آشنایی نداشته باشد، در این صورت بر اساس واقع، استنباط نخواهد کرد و نمی تواند به درستی فتوا دهد. احکام مسائل مستحدثه را در هر زمان می توان با معیارهای موجود در فقه استنباط کرد و در این میان، شناخت آنها و زمان آگاهی نقشی اساسی دارد. مجتهدان باید آگاه به زمان، حوادث و تحولات جوامع بشری باشند و موضوعات احکام را به خوبی دریابند و آنچنان به زمان احاطه و شناخت داشته باشند که بتوانند حوادث و تحولات آینده را نیز پیش بینی کنند و بر اساس آن تحولات و نیازها، قوانین، دستورات، احکام و فتاوی لازم را صادر نمایند. به بیان دیگر، فقیه باید آینده‌نگر و آماده استقبال از حوادث و مسائل مستحدثه باشد. حیات اصلی فقه در گرو همگامی با جامعه و تحولات آنست، آن هم به شکلی فعال و پیشتازانه و نه همراهی منفعلانه و واپس‌گرایانه. آگاهی کافی از موضوعات بویژه مسائل اجتماعی و سیاسی از ارکان اصلی فتوا و اظهار نظر است. هیچ مکتبی نمی تواند و نباید از تحولات و دگرگونیهای زندگی، افکار، نیازهای بشری و... فاصله بگیرد. فاصله گرفتن

به معنای پاسخ ندادن و منزوی شدن است.

۲- احکام شرعی: مراد از احکام شرعی، کلیه احکامی است که از سوی شارع مقدس بر موضوعات مختلف مترتب گردیده و شامل احکام تکلیفی پنجگانه و احکام وضعیه است.

۳- منابع معتبر در شرع: منظور از منابع معتبر در شرع، همان دلیلهای تفصیلی به اصطلاح اصولیان است که احکام شرعی بر پایه آنها استنباط می گردند. این منابع بنا بر مشهور در فقه شیعی، کتاب، سنت، اجماع و عقل است. گام اول در کارآمد ساختن فقه، شناخت جایگاه هر یک از منابع فوق است. قرآن به عنوان «امّ الادله» از جایگاه بلندی برخوردار است و نباید تنها منحصر به «آیات الاحکام» شود. منابع حدیثی ما نگرش خاص دیگری را می طلبد و علم «درایة الحدیث» به عنوان علم فهم هر چه بهتر حدیث ارزش ویژه دارد. عقل و نقش آن در استنباط به طور کامل باید تبیین شود. قدم نخست در پویایی فقه و اجتهاد، نگاهی دیگر به منابع استنباط احکام الهی از زوایای دیگر مبتنی بر فقه جواهری و باز یافتن جایگاه واقعی هر کدام است.

۴- اصول و قواعد عام و کلیدی: قواعد عام، کلیدی و فراگیر شریعت اسلامی در استنباط احکام فقهی از متون اصلی دینی و منابع اجتهاد نقش مهمی را ایفا می کنند. روح دیانت الهی و مذاق شریعت محمدی، قواعد و اصولی را فرا روی مجتهدان می نهد که بدون توجه به آنها راهیابی به حکمی الهی بعید می نماید. قواعد اصولی و فقهی، فقیهان را در دستیابی به حکمی الهی که با روح دیانت و مذاق شریعت مخالف و تعارض نداشته باشد، یاری می دهد. در اینجا عقل به عنوان وسیله استنباط و اجتهاد، نقشی ضروری بر عهده دارد و به عنوان ابزار سنجش قواعد و وسیله استخراج احکام از منابع عمل می کند.

گشاده بودن باب اجتهاد

اعمال اجتهاد به عنوان شاخص برجسته در منابع راه را بر تحجر، انجماد و رکود تفکر فقهی در قالبهای ثابت می بندد و قوانین و احکام دینی را از صورت سنتها، آداب و رسوم راکد و تکراری و بی روح درمی آورد، در رویارویی با پدیدههای نوین و مسائل تازه، به فقه پویایی می بخشد و آن را در برابر مقتضیات زمان و شرایط آن آماده پاسخگویی

می‌کند. اجتهاد، تفکر اسلامی را همواره پیشاپیش زمان و پدیده‌های نوظهور آن در حرکت قرار می‌دهد و فقه را با نیازهای تازه بشری هماهنگ می‌کند. اساساً رمز آن در تطبیق دستورات کلی دین شریف با مسائل جدید و حوادث متغیر است. مجتهد واقعی آنست که این رمز را به دست آورده باشد و به چگونگی تغییر موضوعات و بالتبع عوض شدن حکم آنها توجه داشته باشد. محور بحثها در اجتهاد باید بر مبنای مسائل مورد نیاز جوامع اسلامی باشد که در گذشته، بر اثر بی‌نیازی یا جدید بودن مسائل، کمتر درباره آنها تحقیق شده است. مطهری (ده گفتار، ص ۷۹) می‌گوید: «تنها در مسائل کهنه و فکر شده، فکر کردن و حداکثر یک علی الاقوی را تبدیل به علی الاحوط کردن یا یک علی الاحوط را تبدیل به علی الاقوی کردن هنری نیست و این همه جار و جنجال لازم ندارد.» با نگاهی به ادوار اجتهاد و فقه و روش فقهای بزرگوار و نیز بررسی شیوه آموزش و یادگیری در حوزه‌های دینی، به روشنی دریافت می‌شود که «باب اجتهاد گشوده است» و این قولی است که جملگی برآند. وقتی صحبت از اجتهاد و تفقه در احکام دین پیش می‌آید، مباحثه، تبادل افکار و تضارب آراکاری پسندیده است. در این عرصه، از جمود، تعصب بیجا، استدلالهای واهی و غیرمنطقی، مخصوصاً تکیه بر نظریات دیگران و پیروی از باورهای آنان به عنوان استدلال شدیداً پرهیز می‌شود. در حوزه تحقیق و تفحص، به شخصیت بزرگان صرفاً به خاطر نام و نشان آنان تأکید نمی‌شود بلکه استدلالها، براهین علمی و نیز روش فقهی و شیوه استنباط و کیفیت بهره‌برداری از منابع احکام، مورد استفاده علمی قرار گرفته و نقد، بررسی، جرح و تعدیل می‌شود.

بازبودن باب اجتهاد، فقه شیعی را همانند یک موجود زنده، متحول گردانید و در سیر تکاملی و ادوار فقه شیعی، آن را با جهش‌ها و دگرگونی‌های بسیاری روبرو ساخت. همچون تحولاتی که شیخ مفید در قرن چهارم و پنجم، شیخ طوسی در قرن پنجم، ابن‌ادریس حلّی در قرن ششم، علامه حلّی در قرن هشتم و وحید بهبهانی در قرن دوازدهم به وجود آوردند. یا حرکت جدیدی که توسط شیخ انصاری و همین‌طور امام خمینی آغاز شد. هرکدام از این حرکتهای و بسیاری دیگر در تکامل فقه و اجتهاد نقش به‌سزایی داشته‌است. فقهای بزرگوار شیعه همیشه و همه‌جا، نیازها و مسائل مستحدثه مردم را با استفاده از عنصر اجتهاد، از منابع آن استخراج کرده و در اختیار آنان

می‌گذارند. هرکه توانایی استنباط از منابع اطلاعاتی معتبر در شرع را داشته‌باشد و به اصطلاح، در او «ملکه قدسیه اجتهاد» ایجاد شود، منعی در اظهارنظر او نیست، هرچند که نظریات او با فقهای دیگر اختلاف داشته‌باشد و این یعنی «بازبودن باب اجتهاد به روی همگان».

معنای مکتب فقهی

در میان مجتهدان و فقهای بزرگوار، جمعی در فقه و اصول صاحب‌نظرند. اینان فقط ناقل اقوال پیشینیان و راوی دلایل و براهین آنان نیستند، بلکه در بیان فتاوا و نظریات، استقلال داشته و در استنباط خود از منابع و متون ادله اجتهادی و فقه‌های احکام و طرز استفاده از قواعد اصولی و فقهی، روش و مسلک خاصی را در مقابل دیگران اتخاذ کرده‌اند، به نحوی که روش آنان بر معاصران و دانشمندان دوره‌های بعد نیز تأثیری درخور داشته‌است.

در یک نگاه به خط سیر فقه شیعه از آغاز تاکنون، می‌توان نوعی حرکت تکاملی تدریجی را در آن مشاهده کرد. فقه از «سادگی» به «پیچیدگی»، از «محدودیت» به «گسترده‌گی» و از «حرکت خام و ابتدایی» به «تحرکی نسبتاً جامع و کامل» رسیده‌است. اما این به معنای پایان راه نیست. دم‌به‌دم موضوعات جدید پیش می‌آید. شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌یابد. فقیه ژرف‌اندیش در رویارویی با مسائل مستحدثه، باید احکام آن را صادر کند و همین، معنای اجتهاد به عنوان «اصل حرکت در اسلام» و سازمان تفکر دینی است.

فقهای شیعه به‌طور کلی، از رویه واحدی در اجتهاد پیروی می‌کنند؛ منابع اصلی استنباط یکی است، اما ایشان در اجتهادات و استنباطات خود، اختلاف بسیار دارند. تردیدی نیست که اجتهاد، شیوه‌ها و روشهای مختلفی دارد و همه کسانی که با استفاده از منابع و مصادر اطلاعاتی به استنباط احکام الهی پرداخته‌اند، با آن یکسان برخورد نکرده‌اند. اختلافات، عمدتاً برخاسته از نحوه نگرش آنها به منابع استنباطی و طریق بهره‌برداری از آنست، به نحوی که تحوّل در فقه و اجتهاد به‌وجود آورده و تنوع قابل ملاحظه‌ای به روشهای فقهی بخشیده‌است.

در تاریخ فقاہت، گروهی فقط به نقل اقوال پیشینیان و دلایل آنان بسنده نکرده بلکه به واسطه نبوغ و استعداد خود، با حفظ استقلال در بیان آرا و پرهیز از تقلید، نگرش خود را به منابع استنباط احکام الهی تغییر داده و در بهره‌گیری از آنها تحولی اساسی ایجاد کرده‌اند و در طریق استنباط، کیفیت بحث، استدلال، ارائه نظر و صدور فتوا، روش فقهی خاصی برگزیده‌اند. ما اینان را «صاحب مکتب فقهی» می‌دانیم. آنگاه که یک فقیه با داشتن روش فقهی ویژه و ایجاد تحول اساسی در بهره‌گیری از منابع اجتهاد صاحب مکتب فقهی گردید، مسلم است که بر فقهای معاصر یا پس از خود تأثیر می‌گذارد و ایشان با تبعیت از روش او، به نوبه خود به اجتهاد در منابع روی می‌آورند.

به بیان دیگر مجموعه عظیم فقهی و اصولی و سیستم حقوقی شیعی که اکنون به ما امانت سپرده شده است، ادوار مختلفی را گذرانده و به وسیله شخصیت‌های برجسته و مبرزی تجدید سازمان یا تکمیل شده است» (مدرسی، زمین، ۳/۳۵؛ همو، مقدمه، ص ۲۹). برخی از این شخصیت‌ها صاحب نظر و دارای مرام ویژه بوده‌اند و آرا و نظریات آنان در بحث‌های فقهی علمای بزرگوار مورد توجه بوده و نقد و بررسی شده است.

ما در این نوشتار «مکاتب فقهی» را آنچنانکه «هست» نه آنچنانکه «باید» و به عبارت دیگر در مقام «تحقق» باز شناخته‌ایم و چگونگی تکوین و پیامدهای حاصل از ایجاد مکاتب فقهی را به زعم خود کاویده‌ایم. تعریفی که ما در این تحقیق از «مکتب فقهی» ارائه خواهیم داد تعریفی مبتنی بر «پدیدارشناسی» است. یعنی کوشیده‌ایم آنچه را که در میان کلیه مکاتب فقهی موجود، مشترک است توضیح داده و به صورت تعریف ارائه دهیم. شک نیست که تعریف «مکتب فقهی» فرع بر وجود مکاتب فقهی و مسبق بدان است. ما وجود مکاتب فقهی مختلف در شیعه و بلکه در مذاهب اسلامی را مفروض و مفروغ‌عنه گرفته و در مقام «تحقق» و «هست» به بازشناسی و تبیین و چگونگی ایجاد آن پرداخته‌ایم. در هر حال، تعریف ما از مکتب فقهی، ملخص و عصاره اوصاف کلی، مشترک و همگانی مکاتب فقهی متعدد خواهد بود. اینک، با توجه به توضیحات فوق تعریف ما از «مکتب فقهی» به شرح زیر است:

«مجموعه ویژگی‌های موجود در طریق استنباط، مبتنی بر مرام استقلالی در شیوه استنباط و استدلال که موجب تحوّل در مباحث اصولی و قواعد فقهی می‌گردد. استقلال

در بیان آراء، پرهیز از تقلید، تکامل تدریجی اجتهاد و تأثیر بر فقهای دیگر از ویژگیهای یک مکتب فقهی است.»

چگونگی ایجاد یک مکتب فقهی

در بررسی چگونگی تکوین مکاتب فقهی موارد ذیل باید تبیین شوند:

الف - چگونه یک مکتب فقهی جدید تأسیس می شود؟

ب - چرا یک مکتب فقهی جدید تأسیس می شود و علل آن چیست؟

ج - پیامدهای حاصل از ایجاد یک مکتب فقهی کدامند؟

الف) چگونگی ایجاد یک مکتب فقهی

در نگاهی گذرا به ادوار فقه و اجتهاد در اسلام و دقت در تعریف ارائه شده از کتب، دو رکن رکین را در تکوین یک «مکتب فقهی» سهیم می بینیم:

۱. رکن درونی: منظور منابع اجتهاد و پایه های شناخت احکام یا ادله اجتهادی و فقهاتی است که می توان آن را «رکن ثابت» نیز نامید.

۲. رکن بیرونی: منظور روش فقهی، نحوه پرداختن به اجتهاد و علوم مورد لزوم آن از جمله اصول به عنوان منطق فقه و نیز کیفیت بحث، استنباط، استدلال و ارائه نظر است که می توان آن را «رکن متغیر» هم نام نهاد.

در صورت بازنگری رکن بیرونی توسط یک فقیه و ایجاد تحوّل اساسی در بهره گیری از رکن درونی، او صاحب مکتب فقهی خواهد شد. البته با نگاه دقیق، هر فقیه دارای روش فقهی خاص است و نگرش او به دو رکن فوق از زاویه ای ویژه خواهد بود، ولی با نگاهی دقیقتر، برای اینکه عنوان «مکتب فقهی» بر آن روش اطلاق شود، باید پیامدهایی به دنبال داشته باشد و گرنه اطلاق عنوان مکتب بر روش فقهی آن فقیه صحیح نیست. در بحث پیامدها این موضوع را مشروح تر بیان خواهیم کرد.

ب) علل ایجاد یک مکتب فقهی

گفتیم در صورت بازنگری رکن بیرونی از سوی یک فقیه و ایجاد تحوّل اساسی در بهره گیری از رکن رکین درونی، یک مکتب فقهی تأسیس می شود. اما چرا آن تحوّل و بازنگری صورت می گیرد؟ انگیزه های این تحوّل چیست؟ به عبارت دیگر، عوامل تحوّل

و بازنگری در کیفیت استنباط، روش فقهی، مباحث اصولی و... کدام است؟ با نگاهی اجمالی به ادوار فقه و اجتهاد، به طور کلی عوامل بسیاری را می توان در ایجاد یک مکتب فقهی جدید مؤثر دید که به طور خلاصه عوامل زیر را می توان بر شمرد:

۱- داشتن سبک و روش فقهی خاص؛ ۲- ایجاد تحوّل در مباحث اصولی و تأسیس یا بسط قواعد اصولی و فقهی؛ ۳- تحوّلات تاریخی؛ ۴- تکامل تدریجی اجتهاد؛ ۵- تأثیر علوم جدید؛ ۶- تغییر وضعیت زندگی و ظهور نیازهای جدید؛ ۷- گوناگونی محیطهای بحث؛ ۸- نبوغ و استعداد فردی مجتهدان و ویژگیهای خاص آنها.

اینک در این بخش به شرح اجمالی هر کدام از عوامل فوق می پردازیم. ممکن است عوامل دیگری نیز دخیل باشد که در این تحقیق به آنها توجه نشده باشد، ما آن عوامل را نیز نفی نمی کنیم.

۱. داشتن سبک و روش فقهی خاص

کیفیت بحث، ارائه نظر، استدلال و بیان فتوا را می توان سبک و روش فقهی نامید. در بررسی زندگانی علمی دانشوران فقیه، می بینیم هر فقیه در طرح بحثها و استدالات و بیان فتاوی خود روشی را برمی گزیند. برخی از این روشها از ویژگی و درخشندگی خاص برخوردار است، به طوری که در میان فقهای هم عصر، نوعی امتیاز تلقی می شود. برای نمونه؛ به روش فقهی برخی فقهای صاحب مکتب اشاره می کنیم.

در روش فقهی ابن ابی عقیل طبق آنچه از فتاوی او برمی آید بر دو منبع تکیه می شد. نخست قواعد کلی قرآنی و دیگر احادیث قطعی و تردیدناپذیر. در مواردی که قاعده ای کلی در قرآن وجود داشت و در احادیث استثنائاتی برای آن ذکر شده بود، کلیت قاعده را حفظ می نمود و به احادیث اعتنا نمی کرد مگر آنکه از احادیث مسلم و غیر قابل تردید به شمار می رفت. ابن ابی عقیل خبر واحد را حجّت نمی شمرد (تستری، ۳ / ۱۹۸). اما ابن جنید با قبول حجّیت احادیث غیر قطعی (اخبار آحاد) علاوه بر احادیث قطعی، آنها را به عنوان منبع اساسی فقه معتبر می شمرد و با پذیرفتن عقل به عنوان ابزار استنباط و استخراج احکام فقهی از منابع آن، در اجتهادات خود به روش تحلیلی و استدلال عقلی عمل می کرد. درک کلی فقهی از هر روایت را در مقایسه با اشباه و نظایر آن ملاک عمل

قرار می‌داد و به قیاس منصوص العلة معتقد بود (همو، ۹۴/۱۱؛ صدر، ص ۳۰۲). شیخ مفید با تکیه بر قواعد کلی قرآنی و احادیث قطعی و مسلم، روایات اخبار آحاد را که صحت انتساب آن قطعی نبود، بی‌اعتبار می‌دانست اما نظریات مشهور و متداول میان شیعه یا اجتماعات را ملاک عمل قرار می‌داد و همین مشخصه اصلی مکتب او و شاگردانش سیدمرتضی، ابوالصلاح حلبی، قاضی ابن براج، کراجکی و... به‌شمار می‌رفت. او در استنباط از منابع مزبور بر اساس روش استدلالی و تحلیل عقلی عمل می‌کرد. شیخ طوسی معتقد به حجیت اخبار آحاد، صرف‌نظر از قرائن و شواهد خارجی بود و نیز تحلیل و استدلال عقلی را در فقه حفظ کرد و از سوی دیگر، با استفاده از فقه اهل سنت که در قرون اولیه روی آن بسیار کار شده بود، چهره فقه شیعی را متحول و گسترده‌تر ساخت و موجب تکامل آن گردید. در فقه، تفریع و تطبیق را وارد کرد. در فقه تفریعی، کتاب المبسوط و در فقه تطبیقی، با مقایسه مکاتب فقهی مختلف سنی و شیعی کتاب الخلاف را نوشت. شهید اول قواعد و اصول بنیادی فقه شیعی را تنقیح کرد و با تغییر دادن محتوای فقه شیعی که بر اساس فقه سنی بود، به آن هویتی استقلالی بخشید و ضمناً با تبسیط و گسترش فقه شیعی، آفاق تازه‌ای را به روی آن گشود. محقق کرکی با به‌کاربردن استدالات قوی در هر مبحث و مطرح‌ساختن دلایل مخالفان و رد آنها و به‌کرسی‌نشاندن نظر خویش، روش فقهی خود را ممتاز ساخت و از طرف دیگر، به برخی مسائل خاص مثل حدود اختیارات فقیه، نماز جمعه، خراج، مقاسمه و نظایر آن توجه خاص مبذول داشت. محقق اردبیلی با تکیه بر قرآن و حدیث، در استنباطات خود بر فکر و اجتهاد تحلیلی و تدقیقی متکی بود و در هنگام مخالف افتادن با آرای پیشینیان با احادیث، تردیدی در رد نظریات آنان نداشت. دقت‌های خاص عقلی، تشکیکها، موشکافی‌ها، روش آزادیخواهانه و شجاعت فتوایی او موجب شد که مکتب وی کاملاً ممتاز گردد. وحید بهبهانی پس از چیره‌شدن بر اخباریگری، قواعد اصول فقه را در فقه اعمال کرد و برای عقل حجیت قائل شد و در احیای علم اصول کوشش بسیاری نمود. مکتب او از حیث هماهنگی و داشتن نظام فقهی قوی و پیشرفته قابل مقایسه با هیچ‌کدام از مکاتب پیشین نیست. شیخ انصاری حرکت کاملاً جدیدی را در فقه و اصول ارائه داد و آن دو علم را تنقیح کرد و با روش دقیق علمی، چهره فقه شیعی را دگرگون ساخت. شیخ

انصاری در روش فقهی خود بعد از طرح هر مسأله، دلائل نظریه خود را در آن زمینه بیان می‌کرد و با بررسی آراء، اقوال و دلایل علمای پیشین از موافق و مخالف، نظر جدید خود را به کرسی می‌نشانید. امام خمینی ضمن مطرح کردن مسائل فقهی، نظر مجتهدان دوره‌های پیشین و در برخی مسائل، فقهای سایر مذاهب اسلامی را مورد بررسی قرار می‌داد. قبل از طرح هر مسأله ابعاد گوناگون آن را ارزیابی می‌کرد و سپس در مقام عمل و فتوا، بعد از سنجیدن ابعاد قضایا و بررسی موضوعات احکام، نظر اجتهادی خود را ارائه می‌کرد و در اثبات آن به ادله اجتهادی و در صورت فقدان، به ادله فقهی تمسک می‌جست. اختصار، فشردگی و درعین حال گویایی و روانی در طرح مسائل از مشخصه‌های روش فقهی ایشان است.

۲. ایجاد تحوّل در مباحث اصولی و تأسیس یا بسط قواعد اصولی و فقهی

قواعد عامّ شریعت، نقش مهم و کلیدی در استنباط احکام از متون اصلی دارد و بدون توجه به آنها دستیابی به حکم الهی بعید یا غیرممکن است. دقتهای عقلی، مدام در حال پیشرفت است و به موازات گسترش زندگی اجتماعی و رشد روزافزون علوم جدید و تغییر وضعیت زندگی و ظهور نیازهای جدید، بر دقتهای و موشکافیهای عقلی افزوده می‌شود. از سوی دیگر، راه دقت، موشکافی، محاسبه، مداقه بیشتر، فهم صحیحتر و تعمق در منابع احکام نیز بسته نیست، چراکه باب اجتهاد باز است. بنابراین، هر قاعده جدیدی که به نحوی بر دقت در استنتاجات بیفزاید و توان عقلی و قدرت استنباط مجتهدان را رشد دهد، به عنوان یک اصل و قاعده عام که در قواعد استنباط دخالت دارد، مطرح و پذیرفته می‌شود.

تاریخ فقه و زندگانی علمی فقها نشان می‌دهد آنان با بهره‌وری از منابع اسلامی و روح شریعت، قواعد و اصولی را استخراج کرده‌اند. برخی دیگر از بزرگان اجتهاد و محققان فقها با تأسیس قواعد اصولی و فقهی یا بسط و گسترش آنها بر غنای علم اصول افزوده‌اند و نقشی مهم در رشد و اعتلای علم فقه ایفا کرده‌اند. افزایش کمی و کیفی این قواعد عام و فراگیر، مجتهدان را در فهم و استنباط حکم فقهی در کنار اصول استنباط یاری می‌رساند. از سوی دیگر، نیاز استنباط به علم اصول و عنصرهای اصولی همچنانکه

سید محمدباقر صدر (صص ۳۸-۳۹) معتقد است، نیازی تاریخی است و نه مطلق. یعنی نیازی است که پدید می آید و به تناسب فاصله تاریخی فقیه از زمان نص و تراکم شک در کار استنباطی که فقیه با آن سروکار دارد، این نیاز تشدید می گردد. حال آنکه در فقه عصر نصوص شرعی بدان اندازه یافت نمی شود. البته این سخن، به معنی نفی تفکر اصولی در زمان ائمه معصوم (ع) نیست بلکه سوالات اصحاب از ائمه هدی (ع) و پاسخهای آن بزرگواران و بعضاً ارجاع آنها به قرآن، حاکی از وجود تفکر اصولی گرچه در حد ضعیف است. جزوات برخی از صحابه مثل هشام بن حکم که گفته اند رساله ای در بحث «الفاظ» نوشته، مؤید این مطلب است. رشد اندیشه وری اصولی، پیامد نیاز فقیه به دانش اصول در کار استنباط است و بر حسب دوری از عصر نصوص به گسترش می گراید. لذا با پایان غیبت صغرا و پایان روزگار نصوص شرعی، ذهنیت اصولی شیعه شکوفا شد و فقیهان به بررسی قواعد کلی و عنصرهای مشترک اصولی پرداختند و با کسب پیشرفتهای شایان به تدریج بر رشد و اعتلای علم اصول افزوده شد.

ابن ابی عقیل در بحثهای اصولی و اجتهادی از درخشندگی خاص برخوردار شد. او نخستین کسی است که در آغاز غیبت کبرا فقه را با قواعد اصولی تطبیق داد و راه اجتهاد را گشود. او قواعد اصولی و بحثهای اجتهادی را به گونه علمی و فنی به کار برد. همو شیوه به کارگیری قواعد اصولی و عناصر مشترک و اجتهادی را در اصول احکام و قواعد کلی و عناصر مشترک استنباط برای به دست آوردن احکام شرعی حوادث واقعه و موضوعات مستحدثه ارائه داده است. ابن جنید ادامه دهنده راه او بود و کوشید تا مسائل و عناصر مشترک در استنباط را با استفاده از تحلیلهای عقلی به صورت علمی تدوین نماید. شیخ مفید مانند استادش ابن جنید در تدوین فقه اجتهادی تلاش نمود. او نخستین عالم شیعی است که در علم اصول از وی کتابی به نام التذکرة باصول الفقه به جا مانده است و ملخص آن در کتاب کنزالفوائد کراچکی آمده است. شیخ مفید متکلم بود اما در فقه و اصول نیز مکتب متمایزی ایجاد کرد. در اصول فقه تحوّل پدید آورد و شیوهها و عناصر خاصه استنباط را نسبتاً تکامل بخشید. او به نقد بسیاری از آرای ابن ابی عقیل و ابن جنید پرداخت و هر سه نفر بذرهای بنیادین دانش اصول را در فقه شیعی افشاندند. شیخ طوسی با نوشتن کتاب العدة فی الاصول دانش اصول را به دوره نوینی از بالندگی، پختگی

فکری و تطوّر رسانید. در فقه نیز گسترش چشمگیر و تطوّر سترگ حاصل آورد. او قواعد اصولی و عناصر مشترک اجتهادی را به طور گسترده‌ای در منابع معتبر شرعی در مقام تفریع و تطبیق به کاربرد. با کاری که او در کتاب *المبسوط* کرد، فقه از نظر فروع و مصادیق گسترش بسیار یافت، چرا که او فروع تازه را به اصول پایه برگرداند و قوانین کلی را بر مصادیق خارجی منطبق ساخت. کتاب *الخلافا* او در فقه تطبیقی در مقایسه با سایر مذاهب اسلامی، نشانی از تحوّل در مباحث فقهی بود. بذره‌های بنیادین دانش اصول که در زمان ابن ابی عقیل، ابن جنید و شیخ مفید افشانیده شده بود، در عصر او روید. حدود اندیشه اصولی معین گردید و در زمینه‌های بررسی فقهی در پهنه‌ای گسترده بازتاب یافت. از شاگردان و دنباله‌روان مکتب فقهی او، علامه حلی بود که آثار اصولی اش مانند *تهذیب الاصول*، *مبادیء الوصول و نهایة الاصول*، *علم اصول* را با تحولاتی تازه همراه ساخت. محقق اردبیلی همراه با دقتهای خاص، تشکیکات و موشکافیهای عقلی و اجتهاد تحلیلی و تدقیقی که او را از همگنان ممتاز ساخته بود، با ابداع اصل سهولت، در استدلالات خود بسیار بدان استناد می‌جست. حسن بن زین الدین شاگرد محقق و دنباله‌رو مکتب فقهی او، با تألیف متنی مرتّب و تحقیقی در علم اصول فقه به عنوان مقدمه‌ای بر کتاب خود *معالم الدین و ملاذ المجتهدین* راه را برای بحثهای متمرکز بر روی مباحث اصول فقه به شکل شرح و حاشیه‌نویسی گشود و این‌گونه بحثها به سبب تمرکز شرح، تحشیه‌ها، نقد و ایرادهای فقها در یک مسأله، در پیشبرد علم اصول فقه بسیار مؤثر افتاد.

پس از چیره‌شدن اخباریگری توسط ملا محمدامین استرآبادی بر محیطهای علمی، رشد علم اصول با توقّف روبرو شد. ملا وحید بهبهانی با کوشش در احیای علم اصول، با طرز فکر اخباری به مبارزه برخاست. بهبهانی با به‌کارگیری درست قواعد اصول فقه در حوزه درس خود، علم اصول را به نحو چشمگیری رشد داد. او با مهارت شگفت‌انگیزی اصول فقه را در فروع مختلف فقهی پیاده می‌کرد. کوششهای او در احیای علم اصول و رشد سریع آن مؤثر شد. در بحثهای اصولی و اجتهادی و بالتبع مباحث فقهی، تحولات خوبی ایجاد کرد. شیخ مرتضی انصاری با تجدید بنای علم اصول، آفاق جدید و گسترده‌ای به روی آن گشود. نقش او در تأسیس و تحوّل مسائل اصولی بسیار عظیم است

و در میان اصولیان، از افراد نادری است که به بررسی بحثهای اصولی به طور گسترده پرداخته و مسائل نو را مطرح نموده است. او با تحریر و تنقیح اصول، مباحث اصول عملیه را به میزانی شگرف بسط داد و بر اساس علمی مستحکمی بنیاد نهاد. او اولین عالم اصولی است که قاعده حکومت را به طور گسترده در تدریس و تألیف مطرح نمود. قاعده جواز تمسک به عام در شبهات مصداقیه در زمانی که مخصص، لُبّی باشد از مبتکرات وی است. نیز در بحثهای اصول عملی خاصه بحث استصحاب، تحوّل اساسی ایجاد کرد. تحقیقات عمیق و بی نظیر او در فقه و اصول، بنیادگذاری مبانی نوین و ابتکارات، او را به نوعی مجدد اصول و فقه نشان داده است. در کتاب الرسائل او نحوه استدلال برای هر مسأله در مقایسه با کتب اصولی پیشین به طور محسوسی تفاوت کرده به گونه ای که گویا اساس مباحث دگرگون شده است. قاعده ملازمه عقل و شرع در اغلب فتاوا و نظریات فقهی او جلوه خاصی دارد. امام خمینی نیز با مطرح کردن زمان و مکان به عنوان دو عنصر مهم و تعیین کننده در امر اجتهاد و نیز طرح مصلحت در فقه سیاسی، باب نوینی را به روی اجتهاد گشود و در تدریس اصول از پرداختن به مباحثی که چندان فایده عملی در استنباط احکام ندارد، خودداری کرد و نگرش استقلال‌ی به علم اصول را تفریط نامید^۱.

۳. تحولات تاریخی

تحولات تاریخی، اعم از سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به عنوان عاملی بیرونی و فرعی، تأثیر به سزایی در ایجاد مکاتب فقهی متعدد دارد. اینک، برخی از تحولات را که در ظهور بعضی مکاتب فقهی نقش خاصی داشته‌اند مرور می‌کنیم.

بعد از شروع غیبت کبری تا مدتی فتواها در قالب روایات احادیث بود. اصحاب الحدیث بر محیط علمی شیعه مسلط بودند. از آنجا که زمان نصوص هنوز نزدیک بود، چندان نیازی هم به استنباط و اجتهاد صرف احساس نمی‌شد. از نیمه دوم قرن سوم به

۱. برای نمونه: نک تهذیب الاصول والرسائل امام خمینی گرچه فرصت چندانی برای امام جهت تبیین بیشتر نظریه زمان و مکان و دخالت آن در اجتهاد حاصل نیامد اما امید می‌رود شاگردان آن بزرگ در این مهم بکوشند.

بعد، ابن ابی عقیل عمّانی و ابن جنید اسکافی از فقهای متقدم شیعه با استفاده از شیوه استدلال عقلانی و نیز با استفاده از قرآن، حدیث و در چهارچوب آنها، با اعمال فکر و اجتهاد به شکل تفریع فروع از اصول، فقه و اجتهاد را به حرکت واداشتند. قبلاً هم گفتیم نیاز به اجتهاد، نیازی تاریخی است نه مطلق و همزمان با دور شدن از عصر نصوص شرعی، این نیاز شدیدتر و زیادتر می شود. از همین جا روشن می شود که چرا اجتهاد در شیعه دیرتر از اهل سنت آغاز شد. مذاهب و مکاتب فقهی سنی با رحلت پیامبر (ص) روزگار نصوص شرعی را پایان یافته تلقی کردند و بدان خاطر به اجتهاد، قیاس، رأی، استحسان و دیگر موارد روی آوردند، اما شیعیان که ائمه هدی (ع) را امتداد هستی پیامبر رحمت (ص) می دانند هنوز در عصر نصوص شرعی به سر می بردند و در صورت بروز سؤال، به ایشان رجوع می کردند. البته ائمه (ع) گاه آنها را به استنباط و قواعد کلی رهنمون می شدند اما به هر حال چون در زمان نصوص به سر می بردند، نیاز چندانی نیز به اجتهاد احساس نمی کردند. از این رو به محض پایان یافتن دوره نصوص شرعی، با شروع غیبت کبرا، تفکر اصولی فقهای شیعه شکوفا شد و به بررسی قواعد کلی و عناصر مشترک در امر استنباط پرداختند و به پیشرفتهایی در این زمینه دست یافتند. آغازگر این راه ابن ابی عقیل و ابن جنید و سپس شیخ مفید از متکلمان شیعی بودند و بدین خاطر به عقل و تحلیل های عقلی بها می دادند و نخستین کسانی هستند که فقه شیعه را بر پایه اجتهاد بنا نهادند. شیخ مفید از شاگردان مکتب اهل الحدیث نیز بود و نزد شیخ صدوق رئیس محدثان در آن زمان درس خوانده بود. انتقادات سخت و کوبنده او بر روش اهل الحدیث^۱، حاکمیت آنان را بر محیط علمی شیعه درهم شکست و راه استدلال و تعقل در کلام و فقه شیعی را هرچه بیشتر گشود. شیخ مفید در چندین اثر خود استادش شیخ صدوق را مورد انتقاد شدید قرار داد^۲.

حکومت عباسیان از اوایل قرن ۲ ق. آغاز و در اوایل نیمه دوم قرن هفتم. پایان پذیرفت. در این دوران، فقه اجتهادی از تکامل و گسترش چشمگیری در ابعاد گوناگون

۱. بنابه نقل نجاشی، شیخ مفید در رد مکتب اهل الحدیث، کتابی به نام مقابسات الانوار فی الرد علی اهل الاخبار

نگاشته بود (نک: نجاشی، ص ۳۱۵؛ آقا بزرگ، ۲۱/۳۷۵).

۲. برای نمونه نک: رساله تصحیح الاعتقاد.

برخوردار شد. در علم اصول کتب متعددی تصنیف شد و مکاتب گوناگون فقهی نیز به وجود آمد. دانشنامه‌های حدیث و تفسیرهای متنوع بر قرآن تدوین شد. عباسیان خود را به عنوان نگهبان و حافظان دین اسلام قلمداد می‌کردند و بنابه مصالح سیاسی، خود را به علما و دانشمندان نزدیک می‌کردند. شیخ طوسی در حوزه بغداد از موقعیت مهمی برخوردار بود چنانکه خلیفه عباسی «القائم بامرالله» به او کرسی درس کلام که جز به دانشمندان بلندآوازه داده نمی‌شد، بخشید. قبل از او سیدمرتضی شاگرد شیخ مفید نیز در دستگاه از موقعیت مهمی برخوردار و دارای منصب نقابت بود. شیخ طوسی در سال ۴۴۸ هجری یعنی ۱۲ سال پیش از وفاتش به واسطه درگیریهای میان شیعیان و سنیان در بغداد، به نجف کوچ کرد. او از شاگردان بسیار خود، در حوزه درس خویش در بغداد جدا شد و در نجف به پایه‌گذاری حوزه نوخاسته‌ای پرداخت که بتدریج بالندگی یافت. با حضور وی در نجف و جهش علمی در این مرکز، نجف به عنوان یگانه پایگاه علم و دانش شیعی درآمد و به همت والا و توانای آن شخصیت بزرگوار، علوم مختلف اسلامی در این دیار نضج یافت و این شهر از موقعیت خاصی برخوردار شد.

در سفرنامه ابن بطوطه (مصص ۱۹۶-۱۹۷) درباره علامه حلی از شاگردان محقق حلی و از پیروان مکتب فقهی شیخ طوسی چنین می‌خوانیم: «پادشاه عراق سلطان محمد خدابنده را در زمان کفر، مصاحبی بود به نام جمال‌الدین بن مطهر که یکی از فقهای شیعه به شمار می‌آمد. چون این پادشاه به وسیله علامه حلی به دین اسلام درآمد و مغولان به تبعیت از او اسلام را پذیرفتند، در مراتب تعظیم و احترام فقیه مذکور بیفزود و این فقیه مذهب شیعه را به پادشاه شناساند. سلطان تسلیم استدلالهای قوی و محکم علامه حلی شد و به وسیله وی، شهرهای عراق و عجم و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان عملاً تشیع را پذیرفتند و قدرتی برای تشیع حاصل گردید».

با توجه به منابع تاریخی، شیعیان تا قرن ۵ و ۶ ق. چندان نفوذ و قدرتی نداشته و در حال تقیه به سر می‌برده‌اند. تمام خلفا، حنفی‌مذهب بوده‌اند و اکثر مدارس ایران نیز مربوط به اهل سنت بوده و شیعیان میدانی برای کار نداشتند. در دوران سلطنت سلاجقه، کم‌کم بزرگان شیعه، در دستگاه‌های خلافت نفوذ می‌کنند و به خاطر نزدیکی شیعه به ترکان، تدریجاً در قرنهای ۶ و ۷ ق. نیز بسیاری از ترکان، مذهب شیعه را

می‌پذیرند (صفا، ۲/ ۱۸۹). حضور تدریجی رجال شیعه در دستگاه‌های خلافت، موجب رشد تشیع در ایران شد. البته نفوذی که بزرگان شیعه در دستگاه‌های امرای ترک حاصل کرده بودند در خراسان و ایران آن روز بی‌اثر نبوده‌است. در اوایل قرن ۷ ق.، قدرت شیعه چند برابر شد. با برافتادن خلافت عباسی که نقطه مقاومتی در برابر آنان بود و نیز ضعف علمای اهل سنت به واسطه انسداد باب اجتهاد در آنها و از سوی دیگر، ظهور متکلمان بزرگ شیعه در قرن هفتم، زحمات شیعه در قرن ۸ ق. به نتیجه رسید و مذهب آنان در این سرزمین نوعی رسمیت ضمنی یافت. با ظهور صفویه، تشیع، مذهب رسمی ایران گردید. برای نخستین بار منصب شیخ الاسلامی دربار از جانب شاه تهماسب صفوی به محقق کرکی داده شد. او به علت تغییر نظام حکومتی و به قدرت رسیدن شیعه در ایران، به پاره‌ای از مسائل که تا آن زمان جای مهمی در فقه نداشت، عطف توجه کرد. مسائلی از قبیل حدود اختیارات فقیه، نماز جمعه، خراج، مقاسمه و نظایر آن توسط او به‌طور وسیع در فقه مورد بحث قرار گرفت. همچنین توانست قبله اکثر شهرهای ایران را تصحیح کند.

با ظهور ملا محمدامین استرآبادی صاحب *الفوائد المدنیّه*، مکتب اخباری بر مراکز علمی شیعی چیره شد، حجیت عقل به شدت انکار شد و اصول فقه شیعی متروک گردید. شاید بتوان انگیزه‌های رواج اخباریگری را چنین دانست. اخباریان دانش اصول را دارای سرشتی سنی می‌دانستند چرا که اهل سنت در اجتهاد پیشقدم بودند و علت آن را نیز ذکر کردیم. البته پاره‌ای از اصطلاحات مثل خود کلمه اجتهاد، از اصول سنی به اصول شیعی راه یافته بود. رواج بی‌رویه مباحث عقلی و فلسفی در بین اصحاب امامیه از دیگر علل بود. از سوی دیگر، گمان می‌کردند که با استفاده از عناصر مشترک در استنباط، اهمیت نصوص شرعی کاهش می‌یابد. از علل موفقیت اخباریان، نوپدیدی علم اصول بود که اندیشه‌های همگانی شیعیان را بر ضد علم نوظهور اصول برانگیخت. مضافاً اینکه گفتار عوام‌پسندانه آنها در پیشبرد مقاصدشان تأثیر زیادی داشت.

در نیمه دوم قرن ۱۲ ق.، آقاوحید بهبهانی بساط مکتب اخباریگری را درهم پیچید. جنبش اخباری و جنبش اصولی هر دو در یک مکان یعنی کربلا همنشین شد و کشمکشها بالا گرفت. محمدباقر خوانساری پایه‌گذار مدرسه کربلا در فقه و اصول، با گرایش فلسفی

خود، اندیشه علمی اصولی را دارای قوای تازه‌ای ساخت و وحید بهبهانی وارث این گرایش عقلانی شد. البته نزدیکی حوزه درس وحید در نزدیکی حوزه اصلی فقاہت یعنی نجف از موجبات مهم احیای مجدد علم اصول با کمک شاگردان وحید بود. از سوی دیگر، پس از نگارش جوامع حدیثی مثل وسایل الشیعه توسط شیخ حرّ عاملی و الوافی توسط ملا محسن فیض کاشانی و بحارالانوار توسط علامه مجلسی از بزرگان شیعه، محدثان و فقهای معتدل اخباری شیعه از دانش علم اصول در کار استنباط از آن دانشنامه‌ها بهره می‌گرفتند.

امید می‌رود که با استفاده از دو عنصر مهم زمان و مکان، به اجتهادی تطبیقی و همه‌جانبه در منابع معتبر با عنایت به اصل مهمّ مصلحت، در حوزه‌های علمی دینی پرداخته شود و به سوالات ناشی از تغییر وضعیت زندگی و ظهور نیازهای نوین پاسخی لازم داده شود و غنای دین اسلام به‌طور کامل اثبات شود.

۴. تکامل تدریجی اجتهاد

تکامل تدریجی بحثهای اجتهادی، نیاز به توضیح زیادی ندارد. تأثیر تکامل مرحله‌ای بر تطوّر اجتهاد در طی مراحل آتی مهم است. کار اجتهادی که در هر دوره با ظهور فحولی از علما انجام می‌شود، با دوره‌های قبل از آن تفاوت دارد. مجتهدان در هر دوره‌ای از همان جایی اجتهاد را آغاز می‌کنند که مجتهدان پیشین آن را به اتمام رسانیده‌اند. اندیشه عنصرهای اصولی مشترک و اهمیت نقش آن در کار استنباط، از آغاز، روشنی و ژرفایی کنونی را نداشت بلکه راه‌ها و نشانه‌های آن به تدریج و از خلال گسترش عمل فقهی و رشد کارهای مربوط به استنباط روشن گشت. به ژرفا و عمق مجدد تأکید می‌کنیم که نیاز کار استنباط به عنصرهای اصولی، نیازی تاریخی است و در نتیجه به تدریج رشد یافته است. مجتهدان در هر دوره با انبوهی از علوم اجتهادی که توسط پیشینیان کار شده است روبرویند و از سوی دیگر، علوم دیگری در دوره آنان ایجاد می‌شود و همین عاملها در تکامل مرحله‌ای و تحوّل اجتهاد و در نتیجه ایجاد یک مکتب فقهی جدید نقش مهمی داراست.

در نگاه اجمالی به کتب اصولی و فقهی از آغاز تاکنون، تکامل تدریجی و مرحله‌ای

مشاهده می‌شود. اگر ابن ابی‌عقیل، ابن‌جنید، شیخ مفید، شیخ طوسی و آثارشان را با آثار فقها و اصولیان متأخر بسنجیم، خواهیم دید که چگونه کار اجتهادی در هر دوره با دوره پیشین تفاوت محسوس دارد. به‌تعبیر دیگر، هر دوره نسبت به دوره‌های پیش از خود، از نوعی تکامل و اعتلا برخوردار است.

۵. تأثیر علوم جدید

گذشت زمان موجب پیشرفت علوم گوناگون می‌شود و با پیدایش دانشهای مختلف و رشد روزافزون دقتهای عقلی در بستر جامعه، علوم جدیدی ایجاد می‌شود یا علوم سابق، لباس نوی برتن می‌پوشد. تأثیر این علوم را نمی‌توان نادیده گرفت. فقه از آغاز با اجتهاد در مسائل جدید شکل‌گرفت و روزبروز رشد و گسترش یافت. پیشرفت زمان از حیث معارف و دانشهای بشری پرسشهای بسیاری را به‌دنبال دارد. علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست، مدیریت، علوم تربیتی، روان‌شناسی، اخلاق، حقوق، روابط بین‌الملل و بسیاری از علوم دیگر، همه در زندگی بشر سرچشمه دارند و روزبروز با تحولات بسیاری روبرویند و مکاتب مختلف در هر یک از علوم فوق پدید می‌آید. زندگیها از این‌رو به آن‌رو می‌شود، رفتار و کردار عوض می‌شود. همه اینها در سایه گذشت زمان است و فقها نمی‌توانند و نباید بدون توجه به این علوم، به استنباط احکام واقعی الهی از منابع و پایه‌های شناخت بپردازند.

علوم باعث می‌شوند نگرش فقیه تفاوت پیدا کرده و به منابع اجتهاد خود از زاویه‌ای دیگر نظر بیفکند و یا قاعده‌ای جدید کشف کند و به‌طور کلی در فقه و اجتهاد تحوولی ایجاد کند.

۶. تغییر وضعیت زندگی و ظهور نیازهای جدید

با پیشرفت زمان، زندگی نیز تغییر می‌یابد. مسائل تازه و پدیده‌های نو حاصل می‌شود. با پیدایش پدیده‌های نوین، نیاز بیشتر به اعمال اجتهاد در منابع احساس می‌شود. از سوی دیگر، با پیدایش دانشهای مختلف و رشد روزافزون دقتهای عقلی، اجتهاد در منابع بیشتر به‌کارگرفته می‌شود، چراکه باید به سؤالهای ایجادشده و نیازهای به‌وجود آمده، پاسخ داد. در مقایسه المبسوط شیخ طوسی با آن همه فروع فقهی و

احکام جدید با قبل از زمان او، به گسترش آن پی می‌بریم. در تطبیق همین کتاب، با «جواهرالکلام» شیخ حسن نجفی، باز به گسترش بیشتر پی می‌بریم و این نیست جز در سایه پویایی فقه، به گونه‌ای که با گشوده شدن افقهای جدید و به وجود آمدن مسائل مستحدثه، فقیه با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی، حکم الهی را از منابع اصیل شرعی استخراج و تکلیف خلق الله را روشن می‌سازد.

فلسفه به وجود آمدن فقه و اجتهاد، نیاز به احکام مسائل مورد نیاز است. ایجاد مسائل جدید در ابعاد گوناگون فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، عبادی، فرهنگی، تربیتی، نظامی، بین‌المللی و سایر جنبه‌های زندگانی، احکام جدید را می‌طلبد. به تدریج بر اثر گسترش و تغییر وضعیت زندگی، متناسب با آن سؤلهایی پیش می‌آید و «فقه» باید به مدد «اصول» و به واسطه عنصر اجتهاد از منابع و پایه‌های اولیه شناخت یا ادله اربعه، پاسخگوی نیازهای جدید باشد. بدین قرار ارتباط تنگاتنگی را بین فقه، علوم زمانه و مردم می‌طلبد.

محبوس شدن فقه در حوزه‌های علمیه، منحصر شدن به کتب مربوط، مستور ماندن در سینه فقها و کتب ارزنده‌شان، دور ماندن از صحنه عملی و زندگی اجتماعی مردم کوچه و بازار و اکتفا به مقام «تئوری» و «نظر» و گرفتار «شقوق» و «فروع» بسیار شدن از جمله عوامل به میدان نیامدن فقه است. در نتیجه، سؤلهایی بی‌پاسخ می‌ماند. مجتهدی که توجه به پیشرفت‌ها نماید و بر اساس واقعیتها حکم دهد و در راستای دستیابی به حکم الهی نگرش خود را به منابع با پیشرفت‌ها همگام سازد، صاحب مکتب خواهد شد. این مجتهد «عمل‌گرا» خواهد بود و با زندگی اجتماعی مردم، پیشرفت زمانه و گسترش علوم هماهنگ بوده و با حفظ اصالت‌های دینی و درایت‌های فقهی به استنباط احکام واقعی الهی و صدور فتوا خواهد پرداخت.

۷. گوناگونی محیط‌های بحث

تأثیر گوناگونی محیط‌های بحث قابل تأمل و بررسی است. سلیقه‌های مختلف در چگونگی بحث‌های اجتهادی در محیط‌های علمی گوناگون مثل مدینه، کوفه، نجف، کربلا، بغداد، قم، اصفهان و بسیاری دیگر موجب شد که هر کدام در پیشرفت بحثها

سهمی داشته باشد و با ایفای نقش مهمی در ادوار اجتهاد، در ایجاد مکاتب فقهی متعدّد تأثیر عمیق بگذارد. به عنوان نمونه، شیخ طوسی که در زمان خویش ریاست شیعه را داشته است، قبل از مهاجرت به نجف، در مدّت اقامت در بغداد به کتابخانه بسیار نفیس دارالعلم شاپور و کتابخانه پراج استادش سیّد مرتضی دسترسی داشته است (مدیر شانه چپی، ص ۷۴). همین امر سبب پیشرفت چشمگیر او گردید و با تأسیس حوزه نجف، شاگردان مبرّزی را تحویل جامعه علمی آن روز داد. امتناع محقّق اردبیلی از آمدن به ایران باعث شد که حوزه نجف مجدّداً احیا شود و او با استفاده از منابع و ذخایر علمی بسیار آن حوزه، به تربیت شاگردان بسیاری پرداخت.

۸. نبوغ و استعداد فردی مجتهدان و ویژگیهای خاص آنها

نبوغ، استعداد، دوران‌دیشی و ویژگیهای خاص هر کدام از مجتهدان در ایجاد مکاتب فقهی نقش به‌سزایی دارد. مجتهدی که از علم بیشتر و استعداد والاتر و ذوق خاص در استنباط بهره‌مند باشد، نظریات علمی و مبانی فقهی و استدلالات و روش فقهی او از ارزش بیشتر و استحکام افزونتر برخوردار است و به او قدرت شگرفی می‌بخشد و دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ابن جنید را خوش ذوق و دوران‌دیش دانسته‌اند، کتب او نیز خوش اسلوب و در عصر خود بی‌نظیر بوده است. شهید اول در علوم مختلف از آگاهی خوبی برخوردار بوده و حتی در شعر و ادب از او آثاری رسیده است. ارزشهای علمی و اخلاقی محقّق اردبیلی، موجب شد که مکتب او ممتاز گردد. مقام علمی، حسن اداره و تدبیر، استعداد فوق‌العاده و ذوق خاص آقاو حید زبائز بود. در تدریس از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و در کرسی درس جولان خاصی داشت و با مهارت شگفت‌انگیزی اصول فقه را در فروع مختلف پیاده می‌کرد و صدها مجتهد کم‌نظیر را تربیت نمود. شیخ یوسف بحرانی فقیه معتدل اخباری، در مقابل قدرت او، کرسی درس را به او واگذار کرد. شاگردان درس شیخ یوسف به حوزه درس وحید پیوستند و این به دلیل قدرت فوق‌العاده و ذوق و استعداد خاص او بود. شیخ انصاری تسلط زایدالوصف و متحیرکننده‌ای بر استنباط احکام فقهی داشت و در فضل و تقوا مشهور عصر و زمان خود بود. امام خمینی به

والا ترین مرتبه استدلال و تحقیق و ژرف اندیشی دست یافت و با در اختیار گرفتن حکومت، فقه حکومتی را برای اداره جامعه به عرصه آورد و به اوج شکوفایی در بعد علمی و عملی رسید. علاوه بر آن، ایشان در علوم مختلفی از جمله فلسفه نیز صاحب نظر و در عرفان و اخلاق به مراتب والا رسیده بود و در وادی شعر و ادب نیز دستی داشت و در زندگیش بنا به نقل شاگردان و خانواده اش از نظم فوق العاده برخوردار بود.

ج - پیامدهای حاصل از ایجاد مکتب فقهی

اطلاق مکتب بر روش فقهی یک فقیه وقتی صحیح است که نتایج و پیامدهایی را به دنبال داشته باشد. فقهای بسیاری مجتهد بوده و روش فقهی خاصی داشته اند اما به آنان عنوان صاحب مکتب اطلاق نشده است. سرّ آن در همین مطلبی است که گفتیم. برای مثال، فقیه بزرگ و نوپرداز همانند ابن ادریس حلی را صاحب مکتب نمی دانند چرا که تحولات ایجاد شده از سوی او و شکستن سدّ تقلید توسط او که با جرأت بسیار ایشان همراه بود، دیری نپایید و پیروی نداشت، هر چند سهم به سزایی در تکامل اجتهاد و در استقلال رأی و پرهیز از تقلید داشت.^۱

در این بخش اجمالاً به پیامدهای ایجاد مکتب فقهی اشاره می کنیم و پیرامون هر کدام توضیحی کوتاه ارائه می دهیم. نتایج و پیامدهای یک مکتب فقهی به شرح ذیل است:

۱- استقلال رأی و پرهیز از تقلید؛ ۲- تأثیرگذاری بر سایر فقها؛ ۳- تحول و تکامل اجتهاد؛ ۴- اختلاف فتوا؛ ۵- تحول در علم اصول و قواعد فقهی و اصولی.

اینک شرح اجمالی هر کدام از پیامدهای فوق را پی می گیریم.

۱. استقلال رأی و پرهیز از تقلید

فقها و مجتهدان طبق تعالیم دینی در رویارویی با مسائل جدید پیش آمده در جامعه،

۱. روح نقاد و مقابله عالمانه او با آرا و نظریات شیخ طوسی هواداری نیافت اما حرکتی نو برای خارج ساختن فقه شیعی از «دوران مقلده» بود. او اعتقاد به تفکر آزاد داشت و اجتهادات و اندیشه ها را آسیب پذیر می دانست (نک: ابن ادریس، السرائر، بویژه مقدمه و خاتمه آن کتاب).

هرکدام طبق اجتهاد خود برپایه منابع استنباطی نظر می دهند. یک مجتهد در مسائل شرعی، حق تقلید از مجتهد دیگر را ندارد. فقها در کار اجتهاد و در منابع استنباط برپایه واحدی عمل می کنند ولی با توجه به ویژگی خاص اجتهاد در تمامی مراحل کاوش در امر استنباط حکم الهی، نوعی پیچیدگی پدید آمده است. تفاوت در قدرت تحقیق و استنباط هر شخص و کوچکترین اختلاف نظر در هرکدام از مسائل، در استنتاج نهایی تأثیرگذارده و موجب تفاوت نظر می شود. آنکه روح و خوی تقلید از بزرگانی را دارد، از اظهار نظر جدید خودداری خواهد کرد و برخلاف نظر مشهور و بزرگان، فتوا نخواهد داد. برعکس فقیهان دارای شجاعت و جرأت در بیان فتوا و اظهار نظر فقهی، در اعلان نظریات خود استقلال داشته و استنباط و رأی خود را - گرچه برخلاف نظر مشهور، بزرگان و پیشینیان باشد - آزادانه بیان می کنند، عمل اینان ممدوح و پسندیده است.

در تاریخ فقه شیعی، هرازچندگاه، فقها به بلیه تقلید از بزرگان گرفتار بوده اند، همچنانکه پس از شیخ طوسی تا یک قرن و اندی پس از آن را «عصر مقلده» می نامند (شوشتری کاظمی، ص ۲۴۲). تا آنجا که انتقاد از نظریات شیخ طوسی و مخالفت با او سنت شکنی و تجاوز از حد تلقی می شد. به همین خاطر بزرگانی مثل ابن ادریس حلی که یک قرن و اندی پس از شیخ طوسی به ظهور می رسند و با مخالفت با تقلید در امر اجتهاد، نظریات خود را شجاعانه بیان می کنند، اقبال چندانی نمی یابند.

علت رکود فقه و رسوخ روح تقلید در حوزه علمیه پس از شیخ طوسی دو دلیل عمده دارد. نخست اینکه حوزه نوپدید نجف توسط شیخ طوسی پایه گذاری شد و طبعاً نمی توانست با نوآوریهای او خیلی رقابت کند. زمان می طلبد تا اندیشه های او جذب و فراگیر شود و حوزه جوان به سطح بالای علمی برسد و هماهنگ با سایر حوزه ها و هم سطح با آنها بشود تا در مقابل تازه گوییهای شیخ طوسی حرفی برای گفتن داشته باشد. دیگر آنکه شیخ نزد شاگردان خود مقام و منزلتی بزرگ یافت و آنقدر گرایش تقدیس آمیز و اعتقاد بیش از حد نسبت به او وجود داشت که حتی انتقاد از نظریات او نیز سنت شکنی و تجاوز از حد تلقی می شد. آنها مقهور عظمت وی بودند و در فتاوا نیز از شیخ تقلید می کردند و بدین جهت بود که بر آنها عنوان مقلده اطلاق شده است.

ابن ادریس حلی با نوشتن کتاب السرائر به نقد آرا و اندیشه های شیخ طوسی پرداخت

و زمینه را برای بیرون آوردن فقه از رکود و ایستایی آماده کرد. باب تقلید را بست و باب اجتهاد را مجدداً باز کرد، خودباختگی در برابر آرای افراد بزرگ را محکوم کرد. در اندیشه‌های فقهی و اصولی شیخ طوسی بازنگری کرد و استدلال عقلی را مجدداً در فقه به کاربرد. باید او را پایان‌دهنده دوره فترت نامید.

تقلید بلایی نیست که فقط در یک دوره بعد از شیخ طوسی در حوزه فقه و اجتهاد راه پیدا کرده باشد بلکه در دوره‌های مختلفی گریبانگیر جوامع علمی بوده است. مرتضی مطهری (تعلیم، صص ۲۴-۲۵) در این باره به نقل از مرحوم آیه‌الله حجت سخنی آورده است که به واسطه اهمیت آن عیناً نقل می‌کنیم: «اجتهاد واقعی این است که وقتی یک مسأله جدید که انسان هیچ سابقه ذهنی ندارد و در هیچ کتابی طرح نشده به او عرضه شد، فوراً بتواند اصول را به طور صحیح تطبیق کند و استنتاج نماید، و الا انسان مسائل را از جواهر الکلام یاد گرفته باشد، مقدمه و نتیجه (صغرا و کبرا و نتیجه) همه را گفته‌اند، او فقط یاد می‌گیرد و می‌گوید: من فهمیدم صاحب جواهر چنین می‌گوید، بله من هم نظر او را انتخاب کردم. این اجتهاد نیست، همین‌کاری که اکثر می‌کنند. اجتهاد، ابتکار است و اینکه انسان خودش ردّ فرع بر اصل بکند و مجتهد واقعی در هر علمی همینطور است. همیشه مجتهدها عده‌ای از مقلدها هستند، مقلدهایی در سطح بالاتر. شما می‌بینید در هر چند قرن یک نفر پیدا می‌شود که اصولی را تغییر می‌دهد، اصول دیگری به جای آن می‌آورد و قواعد تازه‌ای ابداع می‌کند، بعد همه مجتهدها از او پیروی می‌کنند. مجتهد اصلی همان یکی است، بقیه مقلدهایی به صورت مجتهد هستند که از این مقلدهای معمولی کمی بالاترند... این را که مکتب جدیدی می‌آورد و مکتب قابل قبولی هم می‌آورد که افکار را تابع خودش می‌کند باید گفت مجتهد واقعی».

رکود و ایستایی در فقه، کارآیی نداشتن در برابر پدیده‌های نوین، بیگانگی فقه از موضوعات و مسائل جدید، درآمدن فقه به صورت سنت بی‌روح، راکد و بی‌ملاک و نیز فقدان برداشت نوین از منابع برای صدور احکام موضوعات جدید و یا موضوعات تغییر یافته، از پیامدهای خودباختگی علمی فقها در برابر بزرگان و پیشینیان است.

۲. تأثیرگذاری بر سایر فقها

در میان فقها و مجتهدان، برجستگی‌هایی هستند که روش فقهی‌شان مورد قبول و پیروی فقها در آن دوره و دوره‌های بعد قرار می‌گیرد و این پیامد مهمی است. علمای پس از آنها عمدتاً به شرح و حاشیه‌نویسی بر آثار آنان مبادرت می‌ورزند. آرا و نظریات آنان در متون فقهی مورد توجه و در معرض نقل، نقد و بررسی است. در حوزه‌های فقاهاست چنین مرسوم است که در بررسی یک مسأله فقهی، اقوال گوناگون مجتهدان پیشین از شیعه و سنی، نقل و مورد بررسی قرار می‌گیرد. آرای مورد بررسی، مربوط به تعدادی از مجتهدان صاحب‌نظر و برجسته است که در افکار دیگران مؤثر بوده‌اند.

به‌عنوان نمونه اثر مشهور فقهی ابن ابی عقیل که *التمسک بحبل آل الرسول* نام دارد در قرنهای ۵ و ۶ از مهمترین مراجع فقهی بوده و روش او مورد تحسین فقهای پس از او واقع شده است. دو قرن پس از ابن جنید آرای فقهی او توسط ابن ادریس نقل گردید (صص، ۹۹، ۱۰۲، ۳۹۸). پس از راه‌یافتن بیشتر استدلال‌ات عقلی در فقه شیعی، در نیمه قرن ۷ ق به‌بعد، آثار او با تحسین روبرو شد. *علامة حلّی* او را در عالیترین رتبه فقاهاست دانست و آرای فقهی او را در آثار خود نقل کرد. بسیاری از عبارات کتاب او به‌نام *الاحمدی فی الفقه المحمّدی عیناً در مختلف الشیعة از علامة حلّی* آمده‌است. شهید اول، فاضل مقداد و ابن فهد حلّی به آرای او توجه و اعتنای بسیار داشته و تمامی نظریات او را در مسائل مختلف فقهی در آثار خود نقل نموده‌اند. شهید دوم او را در میان فقهای قدیم شیعه کم‌نظیر دانسته‌است (شهید ثانی، مسالک، ۲/۲۲۲). شیخ مفید نیز در اصل شیوه، سبک و طرح ابحاث اصولی به‌گونه علمی و فنی از ابن جنید پیروی کرد و مکتب فقهی خود را بر آن اساس بنا نهاد. شاگردان شیخ مفید مثل سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی، سلار دیلمی و... دنباله‌رو مکتب فقهی و پیرو روش فقهی اویند. کتاب *النهاية شیخ طوسی* تا چند قرن، مهمترین متن فقه شیعه به‌شمار می‌رفت. دو مجموعه مهم حدیثی که توسط شیخ طوسی تدوین یافت به‌نام *الاستبصار* و *تهذیب* هنوز هم معتبر و در زمره کتب اربعه شیعه محسوب است. روش او در جمع میان احادیث متعارض و در برداشتهای فقهی از احادیث، بر روند تکاملی فقه شیعه تأثیر گذارده‌است. تا بیش از یک قرن و اندی، جرأت اجتهاد و اظهار نظر برخلاف رأی او پیدا نشد. گرچه آن یک قرن و نیم را «عصر مقلده»

گفته‌اند و تقلید و پیروی آنان نیز پسندیده نیست اما انصاف آنکه، ابهت و عظمت علمی، نوآوریهای سترگ شیخ و تأثیرگذاری بسیار او بر سایر اندیشمندان و مکتب جدیدی که ارائه کرد، دلیل عمده تقلیدگری آنان بود. مکتب او حدود سه قرن بر جامعه علمی شیعه حکومت کرد. بزرگانی مثل قطب راوندی، ابن شهر آشوب مازندرانی، امین الاسلام طبرسی و جمعی دیگر، از پیروان و شاگردان اویند. محقق حلی از پیروان مکتب فقهی شیخ، ترتیبی را در فقه و ابواب‌بندی آن در کتاب خود شرایع الاسلام به وجود آورد که مورد قبول فقهای پس از او قرار گرفت. تألیفات ارزنده علامه حلی در چهارچوب مکتب فقهی شیخ طوسی و ترتیب استاد خود محقق، مرجع فقهای پس از او قرار گرفت و آثار او در شمار مآخذ اصیل و معتبر در فقه شیعی است.^۱ بر آثار اصولی او نیز حواشی و شرح‌های بسیار نگاشته‌اند.

دانشمندان پس از شهید اول تا حدود یک قرن و نیم، پیرو مکتب او بوده و بیشتر به شرح و بیان آرا و افکار او همّت می‌گماشته‌اند و از چهارچوب ترسیمی او پا فراتر ننهاده‌اند. بیشتر فقها و مجتهدان شیعه پس از محقق کرکی تا پایان دوره صفوی متأثر از روش فقهی او بوده‌اند. گروهی دیگر از بهترین فقهای دوره صفوی، پیرو روش فقهی محقق اردبیلی و دنباله‌رو مکتب فقهی او هستند. سید محمد صاحب مدارک، شیخ حسن صاحب معالم، محقق خوانساری و بسیاری دیگر از آن جمله‌اند. ملا محسن فیض کاشانی روش فقهی و شجاعت حقوقی و آزادیخواهانه محقق اردبیلی را می‌پسندید و در فقه اخباری خود پیرو مکتب فقهی او بود. علامه مجلسی نیز با علاقه‌ای که به آرا و بیانات محقق اردبیلی و نیز شاگردش سید محمد صاحب مدارک داشت، از آن دو در آثار خود بسیار نقل نموده‌است. روش فقهی علامه وحید بهبهانی توسط شاگردان و پیروان مبرز او دنبال شد و هر کدام به سهم خود در ترقی دانش اصول و توسعه آن کوشیدند. مجموعه فقهی و اصولی شیخ انصاری چنان دقیق بود که اساساً ناسخ ماسبق گردید. مکتب فقهی شیخ انصاری هنوز هم بر جوامع علمی شیعی حکم فرماست. در مکتب فقهی او مبانی اصول فقه همواره مورد دقتها و موشکافیهای فقها و اصولیان قرار گرفته و با کوششهای

۱. برای نمونه نک: ارشاد الذهان، مختلف الشیعة، تبصرة المتعلمین، تذکرة الفقهاء، قواعد الاحکام.

بسیار شاگردان و پیروان مکتب او، علم اصول مورد بحثها و بررسیها و در معرض تحولات، تکمیل و تغییرات بوده است. فقهای بزرگی همچون آخوند خراسانی، محقق نایینی، آقاضیای عراقی، آیه الله کمپانی و بسیاری دیگر تحت تأثیر مکتب فقهی شیخ انصاری هستند. کتب او مثل *فرائد الاصول* مشهور به *الرسائل* و نیز *المکاسب* او، اساس کار اصول و فقه شیعه پس از اوست، و آموختن آن جزء دروس لازم حوزه‌های علمی دینی است. و خلاصه تأثیرپذیری از امام خمینی و پیروی از روش فقهی و اصولی او، در حوزه‌های فقهی مشهود است و تأثیر بیشتر ایشان را باید در آینده مشاهده کرد.

۳. تحوّل و تکامل اجتهاد

تردیدی نیست که با ظهور یک مکتب فقهی جدید و ارائه روش نوین در استنباط احکام الهی و انتخاب نگرش خاص به منابع اجتهادی توسط صاحب مکتب و پیروان فقه او، موجب تحوّل و تکامل در اجتهاد می‌گردد. ممکن است در اینجا اشکالی ایجاد شود، اینکه ما در ذکر علل به وجود آمدن یک مکتب فقهی، تکامل تدریجی و مرحله‌ای اجتهاد را ذکر کردیم و سپس در ذکر پیامدها، همان تکامل را به عنوان نتیجه ایجاد یک مکتب فقهی عنوان کردیم. اما نکته‌ای در اینجا هست که نباید از آن غفلت شود. تکامل تدریجی اجتهاد و علوم مربوط به آن مثل اصول، فقه، ... همراه با علل مذکور دیگر موجب می‌شود که یک فقیه در استنباطات خود از منابع تجدیدنظر کند و در همان منابع و نیز برداشتهای خود از منابع، تحوّل اساسی ایجاد نماید. این تجدیدنظرها و تحولات موجب می‌شود که او دارای اسلوب ویژه‌ای گردد و با توجه به مشی استقلال‌ی که دارد، صاحب یک مکتب فقهی شود. به عبارت دیگر، یک دوره جدید آغاز می‌شود که او طلایه‌دار آن دوره خواهد بود. از سوی دیگر، ایجاد یک مکتب و شروع یک دوره، خود تحوّل است در اجتهاد و به سیر تکاملی آن شتاب می‌بخشد.

۴. اختلاف فتوا

در بررسی فتاوی فقهای برخوردار از شهرت خاص و با توجه به کتب و رسالات فقهی آنان، روشن می‌شود که یکی از ممیّزات هر مکتب فقهی و پیروان آن مکاتب، اختلافات فتوایی آنهاست. این اختلافات در فتاوا، ریشه در سیاست و روش فقهی آنان،

نحوه نگرش آنها به علم اصول، کیفیت بهره‌برداری آنها از قواعد فقهی و اصولی، تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، علوم جدید، تغییر وضعیت زندگی، ظهور نیازهای نو و زمان و مکان و عرفهای خاص دارد.

هر فقیه، براساس سیاست خود در فقه و اجتهاد و مبانی و اصول مقبول در استنباط خود از مدارک احکام و کیفیت برگزیده در راه استخراج احکام، باید با حفظ استقلال خود، فتوای خویش را بیان کند. آن‌کس که از ویژگیهای علمی بیشتری برخوردار باشد و استدلالات او بر مبانی مستحکمی اتکا داشته باشد، ناچار روش فقهی و نظریاتش، دیگران را تحت الشعاع قرار خواهد داد و سایر اندیشمندان از خوان علم او بهره‌مند شده تأثیر می‌پذیرند.

اختلاف فتوا، حتی در فقهای پیرو یک مکتب نیز ممکن است وجود داشته باشد. همچنانکه در نظریات فقهی و فتوای فقهای پیرو مکتب فقهی شیخ طوسی که حدود سه قرن پایید و محیط علمی شیعه را تحت تأثیر قرارداد، اختلاف بسیار دیده می‌شود. اختلاف فتوای آنها، باز در محدوده همان مکتب فقهی شیخ طوسی است نه خارج از چهارچوب مشخص آن. همین‌طور در سایر مکاتب فقهی و پیروان هر مکتب نیز چنین دیده می‌شود. فقها در چهارچوب این مکتب به استنباط و استخراج احکام از منابع معتبر آن خواهند پرداخت، گرچه ممکن است اختلاف نظر هم وجود داشته باشد ولی این به معنای خروج از چهارچوب مکتب فقهی نیست.

۵. تحوّل در علم اصول و قواعد فقهی و اصولی

گفتیم که یکی از علل به وجود آمدن مکتب فقهی جدید، این است که توسط یکی از مجتهدان برجسته، در مباحث مربوط به علم اصول تحوّل ایجاد شود یا قاعده فقهی و اصولی جدید دخیل در کار استنباط، تأسیس شود یا بسط و توسعه در قواعد پیشین صورت پذیرد.

بی‌شک تحوّل که توسط وی در علم اصول به وجود آمده و او را صاحب مکتب ساخته است، پس از او نیز باقی خواهد ماند و علم اصول را رفته‌رفته رو به ترقی و تکامل خواهد برد. چراغی که با تأسیس یا بسط قواعد فقهی و اصولی برافروخته است، فراراه

سایر مجتهدان همچنان فروزان خواهد بود و آنان را در استنباط هرچه بهتر حکم واقعی الهی از منابع معتبر آن یاری خواهد کرد. در همین نوشتار به تحولات ایجاد شده در مباحث اصولی توسط فقیهان نوپرداز و نام‌آور و تأسیس و بسط قواعد فقهی و اصولی توسط آنان اشاره اجمالی رفته است.

تکمله

در پایان بحث مکاتب فقهی تذکر دو نکته ضروری است:

نکته اول: «باید دانست که روش فقهی همه فقها یکسان نبوده، اسلوبهایی متفاوت در اجتهاد و فقاہت در اسلام پدید آمده است، هم در میان اهل سنت و جماعت روشها و اسلوبهایی مختلف به وجود آمد و هم در میان شیعه. اسلوب فقهی شیعه تدریجاً تنوع پیدا کرده و مختلف شده، به طوری که به دوره‌های مختلف تقسیم می‌گردد» (مطهری، ص ۲۳۶). هر فقیه، مطابق روش فقهی خود و کیفیتی که در استنباط احکام شرعی، از منابع اصیل و پایه‌های معتبر در شرع انتخاب می‌کند، مسامحتاً دارای یک مکتب فقهی است و از آنجا که فقها بسیارند، روشها نیز متعدد خواهد شد و بالتبع مکاتب فقهی گوناگون وجود خواهد داشت. لیکن برای تبدیل روش فقهی یک فقیه به مکتب فقهی جدید، وجود عوامل مذکور در این مقاله ضروری است. در صورت وجود آن عوامل، آن فقیه طلایه‌دار دوره جدیدی از فقه و اجتهاد و دارای مکتب فقهی خواهد بود. مکتب او، روش فقهی سایر فقیهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دیگر فقها در چهارچوب این مکتب به استنباط احکام خواهند پرداخت، ممکن است اختلاف نظر هم وجود داشته باشد، ولی این به معنای خروج از چهارچوب مکتب فقهی نیست، بلکه اختلاف فتوای فقها حتی در پیروان یک مکتب فقهی، باز در محدوده همان مکتب فقهی است نه خارج از چهارچوب مشخص آن.

نتیجه اینکه، فقیهانی که روش فقهی آنان، از امتیاز ویژه برخوردار است و این امتیاز به واسطه نبوغ و استعداد ایشان و نوع نگرش آنها به قواعد اصولی و فقهی و تحوّل در مباحث اجتهادی یا بر اثر تحولات تاریخی اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یا به واسطه پیشرفت علوم و بروز نیازهای جدید در اثر تغییر وضعیت زندگی

است، روش آنان و نظریات و آرای اجتهادیشان دیگران را تحت الشعاع قرار داده و سایر اندیشه‌وران، در پرتو روش علمی آنها، طریقی می‌کنند و در محدوده روش فقهی آنان، به استنباط از مدارک احکام می‌پردازند، آن فقها را می‌ترانیم صاحب‌مکتب بنامیم.

نکته دوم: با بررسی اجمالی تاریخ فقه و فقها و با توجه به عوامل ایجاد یک مکتب فقهی و پیامدهای آن که در این مقاله به آن پرداختیم، فقهای ذیل را می‌توان صاحب مکتب قلمداد کرد:^۱

۱. ابو محمد حسن بن علی بن ابی‌عقیل العمانی ملقب به الحداء از علمای نیمه اول قرن ۴ق. و معاصر با شیخ کلینی صاحب اصول کافی است. اثر مشهور وی در فقه المتمسک بحبل آل الرسول نام دارد.

۲. ابوعلی محمد بن احمد بن جنید کاتب اسکافی از علمای نیمه قرن چهارم هجری که ظاهراً به سال ۳۸۱ هجری در ری فوت کرده است. تهذیب الشیعة لاحکام الشریعة و الاحمدی فی الفقه المحمّدی دو اثر مشهور اوست.

۳. ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی، ابن معلم مشهور به شیخ مفید در ۴۱۳ق. در گذشته است. کتاب او تذکرة باصول الفقه، اولین کتاب اصولی از علمای شیعه است. المقنعة نیز نام اثر فقهی اوست.

۴. محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی در ۴۶۰ق. وفات یافته. تهذیب الاحکام و الاستبصار دو مجموعه حدیثی جزو کتب اربعه شیعه از اوست. النهایة، المبسوط و الخلاف نام کتب او در فقه و العدة فی الاصول، در علم اصول فقه از اوست.

۵. شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی، مشهور به شهید اول از علمای قرن ۸ق. است. از جمله کتب او اللمعة الدمشقیة، البیان و الدروس الشرعیة است.

۶. علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی مشهور به محقق کرکی در ۹۴۰ق. وفات یافته. جامع المقاصد در شرح قواعد علامة حلّی، مهمترین اثر اوست.

۷. احمد بن محمد اردبیلی مشهور به مقدّس و محقق اردبیلی متوفی در ۹۹۳ق.، نویسنده مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان و زیادة البیان فی آیات الاحکام

۱. نگارنده مقاله مفصلی تحت عنوان «معرفی اجمالی مکاتب فقهی در شیعه» تألیف کرده است که به زودی انتشار خواهد یافت.

است.

۸. محمدباقر بن محمد اکمل مشهور به ملّا وحید بهبهانی در ۱۲۰۵ ق. فوت کرده است. شرح مفاتیح فیض و الاجتهاد و الاخبار و فوائد حائری از جمله آثار اوست.
۹. مرتضی بن محمد امین انصاری معروف به شیخ انصاری در ۱۲۸۱ ق. وفات یافته است. فرائد الاصول (یا الرسائل) و المکاسب از جمله آثار مهم او در اصول و فقه است.
۱۰. سید روح الله بن مصطفی الموسوی مشهور به امام خمینی در ۱۴۰۹ ق. رحلت یافت. از جمله آثار او الطّهارة، المکاسب المحرّمة و کتاب البیع در فقه و تهذیب الاصول، الرسائل، رساله در اجتهاد و تقلید و رساله در استصحاب در اصول است.

کتابشناسی

- آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، تهران، ۱۳۵۳.
- ابن ادریس، محمد، السرائر، بی جا، ۱۲۷۰ ق.
- اقبال لاهوری، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، بی تا.
- تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، تهران، بی تا.
- سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، ۱۳۶۶.
- شوشتری کاظمی، اسدالله، مقابس الانوار فی احکام النبی المختار، به کوشش سید حاجی آقا حسین یزدی، چاپ سنگی، ۱۳۲۲ ق.
- صدر، سید حسن، تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، بغداد، ۱۹۱۵ م.
- صدر، محمدباقر، علم اصول، ترجمه نصرالله حکمت، تهران، ۱۳۶۴.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۳.
- فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، تهران، ۱۳۶۶.
- مدرسی طباطبایی، سید حسین، زمین در فقه اسلامی، تهران، ۱۳۶۲.
- همو، مقدمه ای بر فقه شیعه، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، ۱۳۶۸.
- مدیر شانه چی، کاظم، علم الحدیث، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوّم، بی تا.
- مشکینی، میرزا علی، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، تهران، نشر هادی، ۱۳۷۱.
- مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، ۱۳۷۱.

درآمدی بر چگونگی تکوین مکاتب فقهی در شیعه / ۱۴۱

همو، مزایا و خدمات مرحوم آیه‌الله بروجردی، بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، تهران، بی‌تا.

همو، ده گفتار، قم، ۱۳۶۳.

نجاشی، ابوالعباس، رجال النجاشی، تهران، ۱۳۳۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی